

جزوه‌ی درس:

نقشِ عقلانیت در گامِ دومِ انقلاب

آیت الله عبدالحسین خسروپناه دزفولی

ناشر مجازی: @jadah18



جزوات دروس استادان حوزه

سلام علیکم و رحمه الله. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لا سیما حجه بن الحسن العسکری ارواحنا لتراب مقدمه الفداء.

دو سه نکته ی مهم را جناب آقای دکتر غفاری مطرح کردند که هر کدامش بحث مستوفایی را می طلبد. ولی چون یک عناوینی به من داده بودند از قبل و تاملات اندکی شد که جایگاه علوم عقلی را در گام دوم انقلاب با زیر فصل هایی مثل جایگاه حکمت اسلامی در بیداری فطرت انقلابی یا در امنیت اجتماعی یا در مشارکت مردمی، در بحث پیشرفت و امید به آینده و بحث شعور معنوی را ارسال کردند. این جا هم این عناوین جلوی ما هست و حتما یک سری وجود داشته است بین این بیانیه گام دوم و این عناوینی که دوستان مطرح کردند و آن سوال زیر بنایی که جناب آقای دکتر غفاری مطرح کردند. اگر اجازه بدهید من سعی می کنم خیلی فشرده هم نظرم را ناظر به جایگاه علوم عقلی در گام دوم انقلاب توضیح بدهم، چون فکر می کنم مهم است که ما این جایگاه را اول تعریف کنیم؛ چون وقتی می گوییم جایگاه یعنی وارد یک بحث فلسفی نسبت به مسائل نمی خواهیم بشویم. جایگاه را می خواهیم معین کنیم. روش شناسی را هم نمی خواهیم بگوییم. بگوییم اول این چه جایگاهی دارد و کجا قرار دارد و بعد طبیعتا یکی از بحث های مهم، در مسائل فلسفی نسبت به بیانیه گام دوم یا گام دوم انقلاب که بیانیه آن را تبیین کرده است همین بحث Rationality یا عقلانیت است. من از این جا شروع کنم. بعد به پاسخ سوال شما بحثم را ختم کنم.

برای این که جایگاه علوم عقلی در گام دوم انقلاب روشن شود اجازه دهید من دو مقدمه بگویم و از این دو مقدمه به این نتیجه ی جایگاه برسم.

مقدمه ی اول

این است که ما سه دسته نظریه داریم. این سه دسته در طول هم اند. دسته ی اول نظریه های انتزاعی است. یا اصطلاحا نظریه هایی که مربوط به فلسفه ی محض است. مثل نظریه های هستی شناختی، نظریه های معرفت شناختی، نظریه های انسان شناختی، نظریه های ارزش شناختی، نظریه های دین شناختی. که

این بحث عقلانیت می رود در حوزه ی نظریه های معرفت شناختی که ما تکلیفمان را باید در بحث عقلانیت روشن کنیم به عنوان یکی از مسائل نظریه های معرفت شناختی که ذیل نظریه های انتزاعی می گنجد.

از این نظریه های انتزاعی و فلسفی محض یک نظریه هایی می رسیم و باید برسیم در امتداد، به نام نظریه های ایدئولوژیکی یا می شود هم گفت نظریه های انضمامی. مثلاً نظریه ی اسلام در باب معنویت. نظریه ی معنویت اسلامی. نظریه ی عدالت اسلامی؛ نظریه ی مالکیت اسلامی. این ها از سنخ نظریه های معرفت شناختی و انسان شناختی و ارزش شناختی و ... نیست. در نظریه های هستی شناختی بحث در اصل هستی است. اقسام هستی است. همان بحث هایی است که در امور عامه بحث می شود. اصل علیت است. تبیین ما از اصل علیت و سنخیت است. در نظریه های معرفت شناختی بحث از ابزار و منابع شناخت و معیار شناخت است. رئالیسم معرفتی بحث می شود. نقد ایده آلیسم و نسبی گرایی مطرح است. اما در این دسته ی دوم که به نظریه های ایدئولوژیکی پرداخته می شود به نظریه هایی پرداخته می شود که مقداری انضمامی اند. مثل نظریه ی امنیت، معنویت، عدالت، پیشرفت، مردم سالاری دینی، مدیریت جهادی، اقتصاد مقاومتی، بیداری اسلامی یا بیداری انقلابی. لذا این عناوینی که در این لیست جلوی ما هست، که جایگاه حکمت متعالیه در بیداری فطرت انقلابی یا امنیت اجتماعی یا مشارکت مردمی، پیشرفت و امثال ذلک این ها از سنخ دسته ی دوم اند. یعنی باید مشخص کنیم که حکمت اسلامی یا علوم عقلی (که عرفان و کلام را به معنای وسیع شامل می شود)، که به بحث های انتزاعی می پردازد، نظریه های هستی شناختی، معرفت شناختی، انسان شناختی، ارزش شناختی، دین شناختی را در الهیات بالمعنی الاعم و بالمعنی الاخص یا در بحث مباحث عرفان نظری، بحث از وحدت وجود و تجلیات و انسان کامل بیان می شود، یا در مباحث کلامی بحث از امور عامه ی کلام و مباحث توحید و نبوت و امامت و معاد مطرح می شود، این مباحث حکمی چه کاربردی در نظریه های ایدئولوژیکی دارد. این حکمت و انی علوم عقلی چه جایگاهی دارد در نظریه ی معنویت، امنیت، عدالت، مالکیت.

حالا فرض کنید که این تکلیفش روشن شد. به تعبیری فلسفه های مضافی از فلسفه ی محض بیرون آمد با همان مبانی هستی شناختی، معرفت شناختی، انسان شناختی، رسیدیم به نظریه ی حکمی عدالت. نظریه ی حکمی امنیت حالا می خواهیم اسمش را بگذاریم عدالت متعالیه (اگر از حکمت متعالیه استفاده می شود)،

امنیت متعالیه، مالکیت متعالیه؛ یا بگوییم عدالت و امنیت حکمی و امثال ذلک. یعنی نظریه ی عدالت و مدیریت و مقاومت و ... مبتنی بر حکمت اسلامی هستند. حالا فرض کنید که این نظریه ها تبیین شد، این فرایند تمام می شود؟

نه، بعد از این یک مرحله ی سومی هم داریم که از آن تعبیر می کنم به نظریه های ساختاری. و کاربردی که این را معمولا از آن غفلت می کنیم. یعنی ما تا الان با بحث هایی که در حوزه ی فلسفه مطرح شده است فلسفه ی محض را می دانیم چیست. در این بیش از یک دهه ی اخیر فلسفه های مضاف هم جایگاه خودش را پیدا کرده است. یعنی به فلسفه ی عدالت و امنیت تا حدودی پرداخته شده است. اما یک مقوله و دسته ی سومی از نظریات هست که خیلی اوقات از آن غفلت می کنیم و آن نظریات ساختاری است. نظریه های کاربردی. یعنی بر اساس نظریه های دسته ی اول که انتزاعی است و نظریه های دسته ی دوم که انضمامی و فلسفه های مضاف است برسیم به نظریه در حوزه ی ساختار پوشاک، ساختار رسانه، ساختار نوشت افزار، ساختار فضای مجازی، ساختار بانک، ساختار بیمه. این ها ساختار اند. از قضا مردم با این ساختار ها زندگی می کنند. مردم زندگی شان با مباحث رئالیسم معرفتی در مباحث انتزاعی نیست. زندگی مردم حتی با نظریه ی امنیت و نظریه ی عدالت و مالکیت هم نیست. مردم با نظریه ی ساختار مالی که بانک و مثلا بیمه است درگیرند. مردم با نظریه ی مثلا بهداشت و درمان که ساختار تامین اجتماعی است درگیرند. سبک زندگی مردم را این ساختار ها جهت می دهند. یک نظریه ی تعلیم و تربیت داریم. این دسته ی دوم است که مبتنی بر مبانی فلسفی است. یک نظریه ی ساختار تعلیم و تربیت داریم که به صورت^۱ Objective عینیت پیدا کرده است.

پس مقدمه ی اول این است که ما سه دسته نظریه داریم. وقتی می گوییم جایگاه حکمت اسلامی و علوم عقلی بر ... ؛ یک سوال این است که جایگاه علوم عقلی در دسته ی اول از نظریه ها. این معلوم است. یک سوال

^۱. واقع گرایانه

دیگر این است که جایگاه علوم عقلی در دسته ی دوم از نظریه ها که انضمامی اند. یک سوال سوم جایگاه علوم عقلی در دسته ی سوم که ساختارها است که خیلی از این غفلت کرده ایم. این دو واقع مقدمه ی اول.

مقدمه ی دوم

من این بیانیه ی گام دوم را که حضرت اقا بیان کردند، که در واقع تبیین گام دوم انقلاب با این بیانیه روشن می شود، بیش از بیست بار با دقت مطالعه کردم. هر بار خواستم در این باره صحبت کنم، سعی کردم با دقت دوباره بخوانم. این بیانیه گام دوم کلش مبتنی بر یک نظریه است به نام نظریه ی نظام انقلابی. که این نظریه نظام انقلابی سه رکن دارد: خودسازی، جامعه پردازی و تمدن سازی. بعد ذیل این سه تا رکن بحث های دیگری که حضرت آقا دارد نظریه ی معنویت است؛ آزادی است؛ استقلال است؛ عزت است؛ مقاومت است؛ پیشرفت است و ...

در این مقدمه ی دوم این مباحثی که در گام دوم رهبری بیان کرده است، مربوط به نظریات دسته ی اول است یا دوم است یا سوم است؟ عمدتاً مربوط به دسته ی دوم است. یعنی در واقع مقام معظم رهبری در این بیانیه نیامده اند مباحثشان را در مباحث دسته ی اول بگویند. بلکه دسته ی اول را مفروغ عنه گرفته اند و بر اساس آن آمده اند نظریه ی آزادی و استقلال را این جا توضیح داده اند. دیگر حالا من وارد محتوا نشوم. حتی استقلال را براساس آزادی معنا می کنند. البته با این بیان که چهل سال چه کردیم. چه دستاوردهایی داشتیم در حوزه ی علم و پژوهش، معنویت، اخلاق، آزادی، استقلال، عزت یا همان فعالیت بین المللی، سبک زندگی، و چه نقایصی و چه باید بکنیم که آن هفت پیشنهاد را دادند. یعنی بنده با شناختی که از منظومه ی فکری امام و رهبری دارم و کارهایی که امثال شهید صدر، شهید مطهری و خیلی از بزرگان معاصر خودمان، استاد مصباح، استاد جوادی آملی و سایر ایات عظامی که در این مقوله ها بحث کرده اند، به نظر بنده توانسته حکمت اسلامی چه فلسفه چه عرفان و چه کلام، جایگاه خیلی خوبی در مباحث فروع استی شناختی، معرفت شناختی، ارزش شناختی و همان نظریه های دسته ی اول پیدا کند. مخصوصاً با فلسفه ی غرب درگیر شده است و همین افاضاتی که این اندک فرصتی استفاده کردیم از استاد پارسانیا در همین زمینه های مباحث

معرفتی و این که در نظام فلسفی غرب اراده تقدم دارد یا معرفت؛ این ها دقیقا حوزه ی دسته ی اول از نظریاتی است که عرض کردم. حوزه توانسته خوب تا حدودی پیش برود. البته هنوز خیلی کار های زمین مانده داریم. این بزرگانی هم که خدمتتان نام بردم در این چهار دهه ی اخیر توانسته اند از این علوم عقلی استفاده کنند در این دسته ی دوم از نظریه ها. الان ما نظریه ی عدالت حکمی را داریم. امنیت حکمی را داریم. نمی خواهم بگویم پرونده اش را باید ببندیم. مثلا در حوزه ی پیشرفت شما همین مجموعه ی فرمایشات مقام معظم رهبری در پیشرفت را ببینید کاملا مبتنی بر مبانی حکمی است. نظریه ی پیشرفت ایشان را آدم بگیرد و استفاده کند. ما الان خلئی در ... نمی گویم اصلا نداریم، کم است. الان دوستانی ما داریم نظریه ی امنیت اجتماعی را نظریه پردازی کرده اند مبتنی بر حکمت متعالیه. که چطور این مبانی کاربرد دارد در امنیت و امنیت متعالی را می تواند در اختیار ما قرار دهد. یا در حوزه ی پیشرفت، یا در حوزه ی معنویت. خود آقای دکتر غفاری دو جلد کتاب مفصل در حوزه ی معنویت دارند. هم نظریات معنویت را که مبتنی بر مبانی اومانیستی و سکولاریستی است را نقد کرده اند و نظریه ی معنویت اسلامی را مبتنی بر نظریات حکمت اسلامی هم کار کرده اند و کار می کنند.

[ذی المقدمه:]

پس ما در این دو دسته کارهای زیادی انجام داده ایم. این بیانیه ی رهبری هم دسته ی دوم را با توجه به منظومه اش پوشش می دهد. من عرض این است. آنی که زمین مانده است که به نظرم با کمک حکمت و فقاقت (این جا دیگر فقط حکمت یعنی فلسفه یا عرفان یا کلام کافی نیست؛ فقه هم باید بیاید میدان. فقاقت هم می گویم که اخلاق و فقه متعارف را شامل بشود.) باید بیاییم نظریه های دسته ی اول و دسته ی دوم را به کار بگیریم در تبیین ساختار ها. ساختار اقتصادی که نتیجه اش اقتصاد مقاومتی است. ساختار بانکی که نتیجه اش کنز و ربا و دوله بین الاغنیاء نباشد. مبتنی بر اجیر بودن نباشد.

بگذارید من مقداری مثال کاربردی برای شما بزنم. شما همه لیبرالیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم را شنیده اید. من این سه تا ایسم را که سه مکتب اند و نظریه های انضمامی دارند یعنی دسته ی دوم نظریه ی ایدئولوژی

هستند و هر سه مبتنی بر نظریه‌ی فلسفی هستند. سوسیالیست‌ها بیشتر از عقل‌گرایی فرانسه استفاده کرده‌اند و لیبرالیست‌ها بیشتر از تجربه‌گرایی انگلیس و پوزیتیویسم. یعنی دقیقاً نظریه‌های دسته‌ی اول اثر گذاشته است بر لیبرالیسم و سوسیالیسم و مارکسیسم. شما فلسفه‌ی هگل را از مارکس بگیرید، چیزی از مارکسیسم نمی‌ماند. سوسیالیسم نظریه عدالت را تأکید دارند؛ لیبرالیسم‌ها نظریه‌ی آزادی را. آیا این‌ها به همین ایدئولوژی باقی ماندند؟ نه، دیگر انتزاعی‌ترین فلسفه از فلسفه‌های غرب فلسفه‌ی هگل است که بسیار انتزاعی است. یعنی منطق و فلسفه‌ی خاص خودش را دارد. این در مارکسیسم تجلی پیدا کرده است. به این بسنده نکردند. آمده‌اند یک درجه پایین‌تر و کاربردی‌تر ساختار درست کرده‌اند. حالا من مثال ساختار اقتصادی‌شان را بزنم.

لیبرالیسم معتقد به اصالت آزادی است و می‌گویند باید ۹۵ درصد سرمایه و ثروت دست ۵ درصد جامعه باشد. ۵ درصد سرمایه دار مالک باشند. ۹۵ درصد جامعه مالک ۵ درصد و اجیر آن ۵ درصد سرمایه دار باشند. کارگر بشوند. البته یک حقوقی می‌گیرند. یک تأمین اجتماعی هم می‌شوند. زندگی‌شان بچرخد. یعنی ساختار اقتصادی مبتنی بر اجاره و اجیر شدن است.

البته می‌دانید که دیگر دولت‌ها هیچ کدام سوسیالیسم یا مارکسیسم یا لیبرالیسم محض نیستند، ترکیبی‌اند. ولی دوز یکی‌شان بالا است. حالا یا آزادی یا عدالت. یا دولت حداکثری یا دولت حداقلی.

در نظام سوسیالیستی و مارکسیستی می‌گویند اقتدار و مالکیت دست دولت؛ باز یک عده نخبگان مدیریت کنند؛ ۹۵ درصد اجیر دولت‌اند. این ۹۵ درصد که اجیر دولت‌اند یا به اندازه‌ی نیاز تأمین بشوند که مارکسیست‌ها می‌گویند یا به اندازه‌ی تلاش تأمین بشوند که سوسیالیست‌ها می‌گویند. این ساختار کاملاً در اروپای شمالی دارد جواب می‌دهد. ساختار لیبرالیست‌ها در انگلستان و در آمریکا دارد جواب می‌دهد. لذا هیچ موقع هم نباید ایراد بگیرید که چرا این جمعیت سیصد و چند میلیونی که در آمریکا است چرا ۵۰ میلیونش کارتون خواب‌اند. مدل این است. ساختار این است.

حالا ساختار اقتصادی شما چیست؟ اکثر آقایان که در این حوزه کار کرده اند، خواهش می کنم ببینید کار هایی که بعضی ها در اقتصاد اسلامی انجام داده اند، عمدتاً آمده اند گفته اند اولاً ایدئولوژی اقتصاد اسلامی مان ترکیبی است. هم آزادی و هم عدالت. یک ساختار ترکیبی هم باید داشته باشیم. در حالی که هیچ کدام از این دو نیست. چرا که این ها یک مزایایی از لیبرالیسم دیده اند و یک مزایایی از سوسیالیسم دیده اند و گفته اند این مزایا را جمع می کنیم ترکیب بشود. اما سوال من این است که آیا لیبرالیسم و سوسیالیسم در غرب این طور پدید آمد؟ این طور پدید نیامد. اول آمپریسم انگلیس شکل گرفته است، یعنی «جان لاک»ی پدید می آید، مبانی معرفت شناختی و هستی شناختی و انسان شناختی اش را می نویسد؛ بعد به ایدئولوژی لیبرالیسم کلاسیک می رسد. اگر این لیبرالیسم کلاسیک می شود لیبرال دموکراسی و بعد می شود نئولیبرالیسم به خاطر تحولی است که در فلسفه ی آن ها شکل گرفته است. یعنی فلسفه ی پوزیتیویسم و پوزیتیویسم منطقی و نئوپوزیتیویسم و فلسفه ی تحلیلی در ایدئولوژی لیبرالیستی اثر گذاشته است. وقتی در ایدئولوژی لیبرالیستی اثر بگذارد، روی ساختار هم اثر می گذارد. لذا ساختار تامین اجتماعی در لیبرالیسم کلاسیک، لیبرالیسم دموکراسی، دموکراسی لیبرال شکل می گیرد. در لیبرالیسم کلاسیک نیست. نه بیمه هست و نه تامین اجتماعی است.

ما اگر بخواهیم به پیشرفت و تمدن اسلامی، اگر بخواهیم این گام دوم را طی بکنیم، باید یک بسیج نخبگانی در ایجاد ساختار ها شکل بگیرد. ساختار هایی که مبتنی بر ایدئولوژی و نظریه های دسته ی اول که نظریه های انتزاعی است باشد. نه این ایدئولوژی ها را بگذاریم جلومان و بخشی از این و بخشی از آن را بگیریم و ترکیب کنیم.

بعد یک آموزه های در اسلام و فقهت داریم. در فقه اجیر شدن حکمش چیست؟ کراهت شدید است و بعضی فقها گفته اند حرام است. یعنی اجیر نشوید. مولد بشوید. لذا جالب است در تمدن اسلامی، شما این رساله ی صناعیه ی میر فندرسکی را ببینید. اصلاً در صنعت کارگر می رفت اجیر می شد پیش یک استاد. نه تا آخر عمر کارگر بشود. تا صنعت را بگیرد و استاد بشود و خودش بشود مولد. ساختار سوسیالیستی و مارکسیستی و لیبرالیستی بر اساس اجیر شدن بود. حالا یا اجیر سرمایه داران یا اجیر دولت. فقه می گوید

اجیر نشو. می گوید استاد شو. مولد شو. خب حالا ممکن است شما بگویید با این صنعت مدرن مگر می شود این ساختار ها را عوض کرد. مگر می شود این بانک ها را عوض کرد. بله؛ یک وقت هایی شورای نگهبانی نگاه می کنیم؛ [می گوییم] آقا این بانک این جا عقدش شرعی نیست، مضاربه اش کنیم، نقد و نسیئه اش کنیم بشود حلال. این طوری نگاه کنیم بله در زمین بازی این ها داریم فتوا می دهیم. فقه در زمین بازی لیبرالیست ها دارد حکم می دهد. اما اگر بیاییم احکام فقهی را بگیریم و مقاصد فقهی (همین علل الشرایع که ای کاش کتاب درسی حوزه می شد) را بگیریم؛ دقیقا مبانی (این ها را بعضا در کتاب بیست گفتار که جدیدا چاپ شده است توضیح داده ام). انتزاعی، مبانی انضمامی، بعد بیاید احکام فقهی و مقاصد شریعت که همان علل الشرایع باشد. نگفتیم با مقاصد حکم بسازیم. آن که حرف بعضی فرق اهل سنت است. نه ما با مقاصد حکم نمی سازیم. ولی با مقاصد می توانیم ساختار بسازیم. مبانی انتزاعی، مبانی انضمامی، بعد احکام و مقاصد، کمک کنند ساختار اقتصادی [شکل بگیرد].

مثلا الان نیاز بشر خودرو است. الان در کشور ما (نمی خواهم بحث های فلسفی محض بگویم؛ می خواهم کمی کاربردی مثال بزنم). دو شرکت سرمایه دار داریم که دولت هم شریک است به نام ایران خودرو و سایپا. که بخشی اش دولتی است و بخشی اش سرمایه داری. ترکیب لیبرالیسم و سوسیالیسم این است. مثلا ۴۹ درصد سرمایه دار ها و ۵۱ درصد دولت. لذا فرض کنید می گویند ۵۰۰۰ هزار کارگر داریم؛ اگر اجازه ی واردات خودرو بدیم این ۵۰۰۰ تا بی کار می شوند. پس اجازه ی واردات نمی دهیم؛ خود این دو تا هم تولید را خودشان انجام بدهند. قطعات را خودشان انجام بدهند. قیمت هم دست خودشان. در فقه قیمت گذاری را باید دولت انجام بدهد یا آزاد باشد؟ یعنی خود جوش تعیین شود؟ فقه می گوید خودجوش باید تعیین شود. نباید قیمت گذاری کنی. ولی در کانتکس بازار اسلامی می گوید نباید قیمت گذاری کنی. اما وقتی سرمایه دست دو دسته است او خودش قیمت گذاری می کند. یک دفعه پراید ده میلیونی را می کند پنجاه میلیون. واردات خودرو هم نیست. ارز هم که بالا رفته. مجبوری پراید را پنجاه تومان بخری. بعد این شرکت ها نه خودشان هستند، قطعات را خودشان می سازند، لنتی می سازند که دو ماه کار نکند.

اما حالا براساس مدل فقهت. احکام فقهی می گوید کارگر نشو. استاد شد. ساختن لنت ماشین یک دستگاهی می خواهد پانزده میلیون است. اگر این بیاید در بدنه ی کارگران و آن ها بشوند تولید کننده. یعنی ما صد ها آمد داشته باشیم که لنت تولید کند. نه دو شرکت. ماشین پنج هزار قطعه دارد. این پنج هزار قطعه تولیدش بیاید در کل بدنه ی مردم. مردم سالاری اقتصادی. به جای این که کارگری کنند، مولدند. قیمت هم خودش به صورت نرمال تعیین می شود. این یک ساختار است. خودرو تولید می شود دقیقا توسط مردم. مبتنی بر احکام و مقاصد شریعت است؛ احکام و مقاصدی که مبتنی بر نظریه ی عدالت اقتصادی اسلامی است. عدالت اقتصادی اسلامی هم که مبتنی بر رئالیسم معرفتی است. پیوند دنیا و آخرت است.

من از این بدنه و نازل ترین کاربرد شروع کردم. آن وقت در آن بحث عقلانیت که فرمودند: ما معتقد به عقلانیت اسلامی هستیم. یعنی دوستان دقت کنند قبل از این پنج مبنای فلسفی یا به تعبیری حاصل این پنج مبنا می تواند باشد یا مبنای این پنج مبنا از یک منظر دیگر بحث مدل عقلانیت است. عقلانیت مدرن گوهرش سه رکن است. بارها من گفته ام. معروف است که می گویند کانت یک مقاله ای هم دارد، Subjectivity^۲ را گوهر مدرنیته گرفته است. ما معتقدیم نه؛ همان Humanism^۳ است. اصالت انسان، یعنی استقلال انسان از عالم ملکوت. این اصالت انسان و استقلال انسان از عالم ملکوت در حوزه ی نظر می شود Subjectivity و Subjectivism. در حوزه عمل می شود سکولاریسم. سوبجکتیویسم یعنی اصالت فاعل شناسای انسانی. سکولاریسم یعنی اصالت عمل و اراده ی انسانی. من معتقدم گوهر عقلانیت مدرن اومانیزم است. و این اومانیزم تجلی پیدا کرده است در دو معنا به نام سوبجکتیویسم و سکولاریسم. حالا اگر سوال بشود آیا این اصالت فاعل شناسا یعنی معرفت مقدم است یا سکولاریسم یعنی عمل و اراده؟ من معتقدم که در عقلانیت مدرن مخصوصا از کانت به بعد، سوبجکتیویسم و سکولاریسم در هم تنیده است. یعنی یک رابطه ی دیالکتیک و یک دور هر منوتیکی بین معرفت و اراده حاکم است. اما معرفت اومانیزمی و اراده ی اومانیزمی. عمل اومانیزمی. این دو در هم تنیده است. آن وقت این معرفت اومانیزمی. یعنی سوبجکتیویسم و این اراده و عمل اومانیزمی، یعنی

۲. ذهنی

۳. انسان گرایی

سکولاریسم، وقتی در هم تنیده می شود در حوزه ی فلسفه آمپریسم و ناسیونالیسم و پوزیتیویسم و پوزیتیویسم منطقی و پراگماتیسم و اگزیستانسیالیسم را به وجود می آورد. بعد این مبانی فلسفی که همان دسته ی اول نظری ها را بیان می کند، علوم انسانی که از زیر مجموعه ی علوم انسانی ایدئولوژی ها است، ایسم ها اجتماعی را به وجود می آورد. آن وقت آن جا نظریه ی عدالت که «جان رالز» می گوید، که یک لیبرال دموکراسی است، نظریه ی عدالت دارد؛ ولی با نظریه ی عدالت مثلا «هایک» یا «نوزیک» که نو لیبرال هستند متفاوت است. با نظریه ی عدالت مارکس که مارکسیست است متفاوت است. نظریه های عدالت متفاوت ولی ذیل فلسفه ی خودشان. ولی همه شان بدون استثنا ذیل آن گوهر مدرنیته است. یعنی ذیل هیومنیزم است. در حوزه نظر می شود سوبجکتیویسم در حوزه ی عمل می شود سکولاریسم. و این معرفت و اراده و عمل در هم تنیده [هستند]؛ ولی اومانستی. یعنی معرفت و اراده ی اومانستی. این ها در هم تنیده است. برای همین است که سر از نسبی گرایی در می آورد.

من نمی توانم بگویم اراده مقدم بر معرفت است در عقلانیت مدرن. من می گویم این دو در هم تنیده اند. تقدم و تاخر ندارند. یک معجونی را درست کرده اند. سر از ایده آلیسم در می آورند. شما چه بگویید اراده مقدم بر معرفت است و چه بگویید این ها در هم تنیده اند، به هر حال سر از یک ایده آلیسم مدرن در می آورد. آن وقت این معرفت اراده و عمل اومانستی فلسفه ها را به وجود آورد و فلسفه ها را ایدئولوژی ها و از ایدئولوژی ها ساختار ها [شکل گرفتند]. نتیجه اش می شود این که همه اجیر اند.

جمع بندی:

این در واقع خلاصه ی عرض بنده که اگر حالا دوستان بخواهند جمع بندی بنده را بشنوند به نظر من خلاصه اش این است که ما اگر بخواهیم در گام دوم انقلاب کاری انجام بدهیم، یک مقدار فعالیت هایمان در حوزه دسته ی اول از نظریه ها یا دسته دوم، دسته ی اول یک مقدار کمتر بشود، دسته ی دوم مقداری کمتر کمتر بشود و بیشتر به بحث ساختار ها بپردازیم که رفتار های انسان را ... و تا ساختار ها شکل نگیرند تمدن شکل نمی گیرد. من این را به شما عرض بکنم در دوره ی تمدن اسلامی اگر فقط می خواست ابن سینا یا فارابی یا زکریای رازی یا ابن هیثم روی نظریه های انتزاعی بمانند ... البته مبنای ما همان عقلانیت اسلامی

است. در عقلانیت اسلامی در واقع معرفت بر اراده و عمل مقدم است. اما عمل و اراده ی مبتنی بر معرفت الهی تاثیر گذار در مرحله ی بعد بر معرفت هست. اما به صورت زنجیره ای. یعنی تقدم معرفت بر اراده و عمل. معرفتی که مبنایش سوبجکتیویته نیست. عقل بشر (چون ما حسن و قبح عقلی را قبول داریم و بدیهیات نظری را هم قبول داریم) و وحی که به ما معرفت می دهد. به ما وقایع و هست و نیست هایی را نشان می دهد. این معرفت که اصطلاحا از آن تعبیر به حکمت نظری می کنند می کنند بر حکمت عملی تاثیر می گذارد و حکمت عملی را تولید می کند و حکمت عملی حکمت نظری را تقویت می کند. بر اساس این آن موقع می توانیم به دسته ی دوم از نظریه ها که ایدئولوژی ها هست و ساختار ها و نظریه های کاربردی برسیم.

پرسش و پاسخ:

احضار: آیا حضرت عالی که سه سطح انتزاعی و انضمامی و ساختاری را طراحی می فرمایید در نوع نگاهتان به چهل سال دوم انقلاب آیا این به این معنا است که الان کار ما در حوزه های مدیریت سیاست گذارانه، در حوزه های انتزاعی و انضمامی به اتمام رسیده است و الان نوبت رسیده است که اصلاحات ساختاری پیش بینی بشود؟ سوال دوم هم راجع به روش ساختار سازی هست. این که باید برویم به سمت ساختار در بیمه و بانک؟ به سمت جایگاه و شکل نهاد در اندیشه ی حکمی اسلامی؟ این به نظرم سخن قابل تردیدی نیست. اما چه روشی را باید به کار بگیریم. روش شناسی در ساختار سازی را هم [بیان کنید].

اولا ساختار که من می گویم اصلا منحصر در بحث مدیریت نیست چون دو سه بار در فرمایشات جناب استاد پارسا نیا بود که ساحت مدیریتی. اصلا ساختار ساحت دست آورد کل علوم اجتماعی است. یعنی در ساختار جامعه شناسی، روان شناسی و البته مدیریت هم نقش دارد. بنابراین نگاه ما به ساختار منحصر یک بحث مدیریتی تنها نیست. البته مدیریت هم نقش دارد.

اما این که آیا الان بی نیازیم از بحث های انتزاعی؟ نه آن ها هم طبیعتا همان طوری که در تمدن مدرن یک عده هستند که بحث های انتزاعی را دارند انجام می دهند در تمدن اسلامی هم قطعا ما نیاز داریم که مباحث انتزاعی هم انجام بشود.

استحضار کنید که در دانشگاه‌های ما الان در رشته‌های علوم سیاسی، فلسفه‌ی سیاسی هگل تدریس می‌شود. در دانشگاه‌های ما منطق فرگه به عنوان منطق حاکم تلقی می‌شود.

همین طور است؛ بله. ما باید توجه به بحث‌های نظری و انتزاعی داشته باشیم؛ ولی ما باید دو کار بکنیم: یکی این که بحث‌های انتزاعی و نظری خودمان را هم به دانشگاه‌ها منتقل کنیم و کاربست آن‌ها را هم بگوییم. این که می‌بینید مثلا منطق فرگه حاکم می‌شود یا فلسفه‌ی هگل، از فلسفه‌ی هگل نشان داده می‌شود هر چند در رشته‌های دانشگاهی ما هم این کار انجام نمی‌شود. ولی آن چه که در غرب اتفاق افتاده است از فلسفه‌ی هگل فلسفه‌ی حق و فلسفه‌ی دین استخراج می‌شود و اصلا این اصطلاحاتی است که خود ایشان جعل کرده است. بعد از آن هم می‌آید در حوزه‌ای که می‌بینید ایدئولوژی سوسیالیستی و مارکسیستی به وجود می‌آید. من نمی‌خواهم بگویم بی‌نیازیم. من می‌خواهم بگویم در این بخش ساختارها خلا داریم. یعنی باید یک عده نظریه پرداز بیابند با همین دستاورد موجودی که هست می‌توانند ساختارسازی کنند.

[آسیبی که الان در تنوع دولت‌ها می‌بینیم، ...]

آسیب ساختاری است. اصلا خیلی اوقات ساختارها، مثلا ساختار تعلیم و تربیت، به گونه‌ای است که بچه‌ی پیش دبستانی و مدرسه و حتی دبیرستان ما به سمت ذهن سکولار می‌رود. ساختار این طور است. این که می‌بینید سند ۲۰۳۰ می‌آید بخشی از ساختار است. ساختار فقط سازمان نیست. فقط اعضای مدیریت نیستند. سند تعلیم و تربیت در واقع یک بخش مهم کلیدی از ساختار است. ما حتما باید این فلسفه را برای کودکان داشته باشیم؛ برای پیش دبستانی؛ برای دبستان. اصلا نوع تعلیم و تربیت ما در تمدن اسلامی، آن چه از آموزه‌های دینی استفاده می‌شود، تفکر محور است. تفکر ساعه افضل من عباد سبعین سنه. تفکر محور است. اما در حالی که ساختار آموزشی ما حفظ محور است. و حافظه محور است. حوزه‌های ما هم همین طور. این که می‌طلبند سالی یکی دو بار باید امتحان بدهد و سوالات حفظی از او می‌پرسند که باید تو این اصطلاحات را بدانی، همین است دیگر. این که می‌بینید بعضی از فضلاء حوزه مثلا سی چهل سال درس خارج می‌رود و سال‌ها درس خارج می‌دهد، ولی یک مسئله‌ی نو در مقابلش قرار می‌دهی نمی‌تواند با اجتهاد حلش کند. این معلوم است که ساختار تفکر محور نیست. حافظه محور است. یعنی استصحاب نوع اول و دوم و سوم را

خیلی خوب بلد است درس هم می دهد. ولی وقتی با یک چالش حقوقی در مجلس مواجه می شوند، مثلا در بحث مرگ مغزی، نمی تواند این را اجتهادا پیش ببرد. می خواهم بگویم ساختار از جهتی حتی بر آن عقلانیت مقدم است. یعنی شما یک ساختار تعلیم و تربیت درست کردید، مدل عقلانیت می شود عقلانیت اسلامی. اما اگر ساختار ساختار تعلیم و تربیت سکولار باشد، عقلانیت هم عقلانیت سکولار است. حالا بحثش خیلی مفصل است. اجمالش این بود.

اما درباره ی روش شاید فرصت نباشد من روشی را که مدنظرم است را توضیح دهم. من یک پیشنهادی دادم برای اسلامی سازی یا علوم انسانی اسلامی، به نام الگوی حکمی اجتهادی که اجمالا شما مستحضرید. یک روشی هم آن جا ارائه شد به نام روش حکمی اجتهادی و اجتهاد را ما چهار قسم کردیم. اجتهاد قسم اول، دوم، سوم، چهارم. به نظر بنده تا آن جایی که ما فهمیدیم و البته از تحقیقات فقهی حضرت امام و مزحوم آیت الله شاه آبادی مخصوصا در بحث شرکت های مخمس، بهره بردم، روش ساختار سازی را معتقدم روش اجتهاد قسم چهارم جواب می دهد. کما این که شهید صدر برای بحث نظام سازی روش تفسیر موضوعی را پیشنهاد داده است در کتاب المدرسه القرآنیه. در اقتصادنا نظام اقتصادی را بیان کرده است. در المدرسه القرآنیه روش تفسیر موضوعی را. می گوید با این می شود. ولی آن روش تفسیر موضوعی که حالا من تحت عنوان اجتهاد قسم دوم از آن یاد کردم، ترکیبی از اجتهاد قسم اول و قسم دوم می تواند نظام اقتصادی را در ساحت ساجکتیو به ما معرفی کند. اما اگر خواستیم نظام و ساختار را به شکل آبجکتیو تحقق پیدا کند آن نیاز به اجتهاد قسم چهارم دارد که اجمالش هم در عرایض بود که ما از مبانی انتزاعی شروع می کنیم به مبانی انضمامی و بعد وارد احکام و مقاصد م یشویم. این چهار رکن فرایند روشی است که در اجتهاد قسم چهارم است و می تواند ساختار سازی کند.

[حضار: نقد غرب با وجود این همه پیشرفت در غرب چگونه سازگار است؟]

هر که بامش بیشتر برفش بیشتر. دلیل نمی شود چون پیشرفت کرده است پس نقد ناپذیر است. از قضا تمدنی بیشتر توسعه پیدا کند، نقد هایش هم بیشتر است.

اما این که چگونه باید نقد کرد یا این که چگونه باید تعامل با غرب داشت، من این بحث را به چهار جریان تقسیم کرده ام. بعضی ها غرب گرا هستند. بعضی ها غرب ستیزند و بعضی غرب گریزاند و بعضی غرب گزین اند.

یعنی یک عده هستند که در بست تابع غرب اند. حالا غرب ممکن است مثلا فلسفه ی کانت باشد. تفکر هگل باشد. لیبرالیسم یا سوسیالیسم باشد. بعضی ها معتقدند اصلا ما چیزی به عنوان تمدن اسلامی نداریم. گاهی هم این مغالطه را می کنند و می گویند واژه ی تمدن خودش یک واژه ی مدرنی است که تازه شکل گرفته است. ما الان با اصطلاح که بحثی نداریم. واژه ی توسعه یا واژه ی تمدن. به هر حال یک رشدی جوامع پیدا می کنند در رفع نیاز های بشریت. یک زمانی در ایران به هر حال طبیعیات و هیات و نجوم و پزشکی و این ها نبود و بعد به وجود آمد. یا به این شکل نبود به نحوی رشد و توسعه پیدا کرد. اسم این تمدن است. حالا هر واژه ای می خواهید روی آن بگذارید. این که این واژه از کجا آمده است و کی آمده است محل بحث ما نیست. بعضی ها معتقدند که تنها راه تمدن این است که غرب را بپذیریم.

بعضی ها می گویند نه تمدن راهش این است که غرب ستیز باشیم. هر چه می گوید ما مخالفت کنیم. جالب این است که این هایی که عمدتا غرب ستیز اند، خوب موشکافی بشود می بینید باز بسیاری از مفاهیم غرب را پذیرفته اند. یعنی حالا خودآگاه یا ناخودآگاه متاثر از مثلا هگل یا هایدگر اند. در یک چارچوبی دارند به نقد یا نفی غرب می پردازند.

گروه سوم غرب گریزاند. می گویند ما کار نداریم غرب چکار می کند. ما خودمان شروع می کنیم و پیش می رویم. که این هم به نظر من معقول نیست. چون به هر حال ما در دنیای تمدن مدرن داریم زندگی می کنیم و نمی توانیم نسبت به آن بیگانه باشیم. غاری نیست که در آن برویم و با این واقعیت تعامل و ارتباط برقرار نکنیم.

لذا من خودم معتقد به غرب گزینی انتقادی ام. یعنی به هر حال می شود از دستاورد های غرب، حداقل می توانیم از پرسش های تمدنی غرب استفاده کنیم و منابع دینی خودمان را استنطاق کنیم. همان چیزی که

شهید صدر تعبیر می کند به روش تفسیر موضوعی همین است. یعنی به هر حال ایدئولوژی ها و مکاتب و جریان های مختلف تمدن مدرن سوال ها و پرسش هایی را به روی ما باز می کند که می توانیم این پرسش ها را عرضه کنیم به متون و منابع دینی مان و به علوم اسلامی مان و آن ها را استنطاق کنیم و پاسخ هایی به دست بیاوریم که عمدتاً خیلی از این پرسش ها پرسش های انسان های معاصر است. ولی این انسان معاصر که این پرسش را مطرح می کند، در کانتکس اومانسیسم مطرح می کند. ولی اگر ما از این بستر معرفتی بیرون بیاییم و انسان الهی را محور قرار بدهیم قطعاً باز خیلی اوقات باز با این سوالات مواجه هستیم و می توانیم با روش تفسیر موضوعی به پاسخ این پرسش ها بپردازیم. پس به نظر بنده ما باید غرب گزین انتقادی باشیم. در مقام انتقاد هم استفاده می برسیم و هم نگاه سلبی و نفی خواهیم داشت. و هر چقدر هم می بینیم که غرب در عرصه های مختلف بیشتر حضور پیدا کرده است و گسترده شده است طبیعتاً دامنه ی نقد ها افزایش پیدا می کند.

او البته در خود همین پیشرفت هم نباید اسیر رسانه شد. غرب در نگاه رسانه با غرب در آن چه که هم اکنون موجود است متفاوت هست. در همین گزارشی که دیروز بنده مطالعه می کردم، گزارشی بود از یکی از شهر های نزدیک به نیویورک در آمریکا که گزارش می داد منازل این شهر به قدری از فقر رنج می برند که حتی به سیستم فاضلاب شهری متصل نیستند؛ چه برسد به سایر امکانات ابتدایی ...]

اجازه بدهید این خاطره را برای دوستان عرض کنم. قصه ی سه سال پیش است. یکی از شخصیت های معروفی که همه تان می شناسید که واشنگتن هم زندگی می کند و از اساتید معروف و اهل قلم هست و صاحب مکتب و نظر، روزی را با وکیلی که در ایران داشت، قرار گذاشته بودیم که ما ساعت هشت شب ارتباط تلفنی برقرار کنیم. من هر چه منتظر شدم دیدم خبری نشد. یک تقریباً ده دوازده روز بعدش ایشان تماسی با من گرفت و گفت اول من یک عذرخواهی بکنم از این که تاخیر شد در این تماس برای این جهت بود که یک طوفانی به ایالت واشنگتن و دو ایالت دیگر آمد و ما ده روز است در واشنگتن برق نداشتیم. کل برق ها قطع شده بود و ده روز تمام واشنگتن برق نداشت. ایشان هم چون اهل موبایل و این چیز ها نیست و معمولاً با تلفن

صبحث می کند و با ایمیل و این چیزها هم ارتباط ندارد عذر خواهی می کرد که نتوانست تماس تلفنی برقرار کند.

یعنی برخلاف آن چیزی که در ذهنها است که خیال می کنیم همه ی این کشورها خیلی امن و امان و همه چیزشان برقرار است. من نمی خواهم بگویم که ساختار اداری شان قابل استفاده نیست. نباید تجربه های مثبت را ببریم. نمی خواهیم هم سیاه نمایی کنیم. ولی این نگاهی که مثلا در ایران فیلم هایی که می سازند، فیلم آقایوسف، فیلم جدایی نادر از سیمین، این فیلمها که ایران سیاه تاریکی که نمی شود در آن زندگی کرد، نشان می دهند و بعد اروپا و آمریکا همه چیزش امن و امان است.

من یادم است سال هشتاد و یک که رفته بودم انگلیس، می گفتند که پلیس اعلام کرده بود که دیگر غروب که می شود خانمها در خیابانها نیایند؛ ما نمی توانیم امنیتتان را تضمین کنیم. این مطلب هم مربوط به لندن بود. یعنی واقعا این جریانهای روشنفکری خیلی بی انصافی می کنند که این ور سیاه نمایی در ایران و آن ور را خیلی مثبت ارزیابی میکنند و متاسفانه غافل اند از این که خود این چقدر می تواند برای امید خانواده ها و جوانها مضر باشد. غرضشان هم این است. شاید دنبال این هستند که ضرر و زیان بزنند. یعنی متعمدانه دارند این کار را می کنند.

[آقای پارسانیا می فرمایند که در همین سفر دو یا سه هفته پیششان به لهستان مبلغ قابل توجهی از پول ایشان را با این که به عنوان یک هیات اندیشه ورز از ایران رفتند، ولی دزد آمده و به هر حال ...]

بله شما اکثر این ماشینهایی که در انگلیس هست نوشته اند که مراقب کیفیتان باشید؛ کیف را در ماشین نگذارید. یعنی راحت شیشه را می شکنند و ماشین را می برند. و خیلی از این ضبطها نوشته است که این ضبط فقط برای این ماشین قابل استفاده است؛ یعنی اگر بردید این ضبط را دیگر به دردتان نمی خورد. اینها واقعیتهایی است که در غرب وجود دارد.